



واحد علوم و تحقیقات

نفت خزر؛ تزریق رقابت به اوراسیا

دکتر مسعود سوری*

چکیده

درک رفتارهای روسیه و آمریکا در حوزه انرژی خزر نیازمند توجه به مقطع زمانی پس از سقوط شوروی، نظریات غالب در مقطع زمانی مورد بررسی، استراتژی‌های سیاست خارجی دو طرف و دکترین‌هایی است که به منظور دستیابی به اهداف اجرا شده است.

در مقطع اول مورد بررسی در این نوشتار، غلبه نظریه لیبرالیسم و نهادگرایان لیبرال، احتمال وجود نفت فراوان در منطقه و استراتژی تنوع‌بخشی به منابع تأمین انرژی توسط آمریکا موجب اجرای استراتژی ترکیبی نفوذ در اوراسیا و پیگیری نظریه رژیم‌سازی منطقه‌ای توسط نفت، خطوط لوله نفت، ترانزیت نفت و اتصال منطقه به اقتصاد بین‌الملل شد و نهادهایی چون ناتو، سازمان توسعه و همکاری اروپا (OECD) و اتحادیه اروپا برای زمینه‌سازی نفوذ و اجرای سیاست سد نفوذ روسیه فعال شدند تا در غفلت ناشی از حضور غربگرایان در کرملین بتوانند رژیم مورد نظر خود را برای تثبیت هژمونی غرب با توجه به اشتیاق کشورهای منطقه برای واگرایی از مسکو اجرایی کنند.

در مقطع دوم رقابت، غلبه گفتمان امنیتی در منطقه، کم‌توجهی آمریکا به منطقه به دلیل درگیر شدنش در عراق و افغانستان، همراهی عربستان و کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس با آمریکا، مشخص شدن حجم منابع اندک انرژی در منطقه، حضور ملی‌گرایان امنیت محور در کرملین و رشد قیمت نفت باعث شد تا روسیه استراتژی بازگشت به مونروئه و خارج نزدیک را در قالب دکترین بازگشت توسط انرژی اجرا کند. این استراتژی به دنبال استفاده از ابزار نفت و گاز در تشویق متحدان و تنبیه کشورهای واگرا همچون اکراین، گرجستان و آذربایجان بود و توانست در آسیای مرکزی از طریق اتحاد با چین و شکل‌گیری پیمان شانگهای و تقویت CIS مانع تثبیت

* دانش‌آموخته مقطع دکتری رشته روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

هژمونی غرب شود و در قفقاز به کسب سهم از منافع منطقه‌ای در کشورهای اکراین، گرجستان و آذربایجان ختم شود. با توجه به تلاش دو طرف این رقابت برای توسعه هژمونی و نفوذ خود با توجه به شرایط بسته منطقه، ویژگی‌های نظام‌های سیاسی منطقه، نزدیکی به اروپا، حضور چین و ایران و ترکیه در منطقه و نفوذ نظریه‌های نئورئالیستی در محافل تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی کرملین و مسکو به نظر می‌رسد رقابت شکل گرفته حول خطوط لوله و استخراج و ترانزیت نفت و اتحادیه‌هایی چون گوام، اتحادیه اروپا و CIS و شانگهای تداوم یابد و تأثیر خود را در منطقه تداوم بخشد. نوع این رقابت و سطوح آن به تحولات درون منطقه‌ای وابستگی جدی دارد ولی در هر حال با توجه به قدرت و ضعف طرفین دارای شدت و ضعف خواهد بود.

کلید واژه‌ها

نفت، قفقاز، اوراسیا، رقابت امریکا و روسیه.

مقدمه

با سقوط شوروی موجی از خوش‌بینی بر جهان مستولی شد و تصور پیروزی لیبرالیسم بر کمونیسم موجب تحول در بسیاری عرصه‌ها از جمله عرصه نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل شد. در این مقطع لیبرالیسم خود را در پوسته‌ای جدید و در قالب نظریاتی چون نهادگرایی لیبرال و نهادگرایی نئولیبرال ظاهر کرد. این خوش‌بینی با ضرورت‌ها و الزامات ژئوپلیتیکی همراه شد و سیاست خارجی آمریکا را به‌ویژه در حوزه انرژی متأثر ساخت.

این مقاله در پی آن است که به‌ارتباط میان تحولات منبعث از سقوط شوروی در حوزه انرژی خزر، نظریات روابط بین‌الملل در مقطع ۱۹۹۰، الزامات سیاست خارجی آمریکا و نیاز این کشور به انرژی بپردازد. به‌همین دلیل مقاله حاضر می‌کوشد تا عنصر زمان (مقطع ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۷) را با تحول در نظریه‌پردازی در غرب (رویکرد های جدید در لیبرالیسم) و نیز با استراتژی‌های کلان سیاست خارجی آمریکا در مورد انرژی در نظر گرفته و با توجه به‌عناصر سه‌گانه فوق و دکترین‌های مطرح در سیاست خارجی آمریکا در این مقطع به‌تأثیر عناصر فوق بر منطقه انرژی خزر و کشورهای پیرامون آن (قزاقستان، ترکمنستان، آذربایجان، گرجستان، روسیه، اکراین) بپردازد.

مقاله حاضر همچنین می‌کوشد تأثیر تروریسم و افول نظریات لیبرالیستی را پس از ۱۱ سپتامبر بر منطقه بررسی کرده و با توجه مجدد به رویکردهای نئورئالیستی به‌تغییرات صورت گرفته در سیاست خارجی آمریکا در منطقه اوراسیا (منطقه انرژی خزر) توجه کند و تأثیر آن را بر کشورهای منطقه (کشورهای دارای نفت و کشورهای مسیر صادرات و کشورهای ترانزیت‌کننده) بررسی کند.

به‌نظر نویسنده تلاش برای کسب انرژی خزر پس از سقوط شوروی باعث نفوذ غرب به‌منطقه اوراسیا و کوشش برای شکل دادن به‌زنجیره‌ای از مبدأ تا مقصد (تولیدکننده و مصرف‌کننده) شد و به‌شکل‌گیری دوره‌ای از رقابت میان روسیه و آمریکا در منطقه منجر شد. این رقابت دو مقطع کاملاً متفاوت را شامل می‌شود:

الف) مقطعی که غرب مغرور از پیروزی لیبرالیسم بر کمونیسم به‌دنبال گسترش نظم سرمایه‌داری به‌منطقه بود. این مقطع با تنش و بی‌نظمی در داخل روسیه و سکوت و ممانعت مسکو در قبال تحرکات آمریکا و اروپا مصادف شد و موجب تحرکات موفق از سوی غرب برای شکل دادن به‌رژیم منطقه‌ای مبتنی بر انرژی شد. این دوره تاریخی از ۱۹۹۰ شروع و تا ۱۹۹۹ ادامه یافت.

ب) مقطع دوم که مصادف با غلبه‌گفتمان طالبان و مبارزه با تروریسم در جهان بود و با ظهور پوتین در روسیه همزمان شد و در قالب استراتژی بازگشت به‌خارج نزدیک روسیه، کرملین تلاش کرد جایگاه از دست رفته در دهه ۱۹۹۰ قرن ۲۰ را بازیابی کند. این زمانی بود که غرب و آمریکا نیز با اعمال نفوذ روسیه در اوراسیا ممانعت کرده و امنیت در منطقه را بر رقابت برای نفت ترجیح دادند، چرا که آمارهای ارایه شده از نفت منطقه غلط بود و انرژی منطقه ارزش رقابت نداشت. این مقطع از ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۷ ادامه یافت.

این مقاله اعتقاد دارد که رقابت برای نفت در دهه ۱۹۹۰ در قالب دکترین گسترش توسط آمریکا و تلاش برای بازگشت به‌خارج نزدیک از سوی روسیه در دهه ۲۰۰۰ تا ۲۱، باعث یارگیری اتحاد و ائتلاف و تغییر در جایگاه دوستان و دشمنان دو طرف رقابت در منطقه اوراسیا شد و همچنین موجب تحولاتی در کشورهای منطقه از جمله

در اکراین، گرجستان، قزاقستان و آذربایجان شد.

پرسش اصلی مقاله این است که آیا نفت منطقه ارزش رقابت و تلاش برای تصاحب را دارد؟

این مقاله در چند بخش کلی ارایه خواهد شد:

(الف) تحلیلی بر چرایی شکل‌گیری رقابت بر سر نفت منطقه خزر

(ب) بررسی مقطع اول رقابت بر سر نفت منطقه و عناصر مؤثر بر تکوین و تحکیم نفوذ غرب

(ج) بررسی مقطع دوم رقابت روسیه و امریکا در منطقه انرژی خزر

(د) آثار رقابت نفتی بر منطقه اوراسیا

(ذ) نتیجه‌گیری

(الف) تحلیلی بر چرایی شکل‌گیری رقابت برای تصاحب نفت منطقه انرژی خزر

چرا امریکا و روسیه برای تصاحب نفت منطقه خزر تلاش کردند؟ آیا نفت منطقه ارزش رقابت داشت؟ چگونه تلاش برای نفوذ در کشورهای صاحب نفت و کشورهای مسیر ترانزیت نفت باعث تحولات ژئوپلیتیک در منطقه اوراسیا شد؟ علاوه بر این پرسش‌ها، ده‌ها پرسش دیگر نیز در این مقاله قابل طرح است.

به نظر می‌رسد برای دستیابی به پرسش اصلی مقاله که آیا نفت منطقه انرژی خزر ارزش رقابت داشت توجه

به متغیرها و عناصر زیر راهگشاست.

در مقطع نخست رقابت در منطقه، متغیرهای زیر باعث تزریق سریع رقابت بین امریکا و اروپا با روسیه و

متحندان منطقه‌ای مسکو شد:

۱- خوش‌بینی اولیه کشورهای منطقه نسبت به نفوذ غرب؛

۲- تلاش کشورهای منطقه برای نزدیک شدن به امریکا برای دور کردن خود از روسیه و افزایش واگرایی از مسکو؛

۳- نقش مخفی شرکت‌های چندملیتی نفتی در ارایه آمارهای مختلف از نفت منطقه و کوشش برای وادار کردن حکومت‌های خود جهت کسب حمایت در منطقه؛^(۱)

۴- استراتژی موفق کشورهای دارای نفت منطقه برای ارایه آمارهای اغواآمیز و اغراقی برای کشاندن غرب به منطقه؛^(۲)

۵- تصور کشورهای منطقه نسبت به کسب دلارهای نفتی و دور شدن از نفوذ اقتصادی روسیه و نیز کوشش کشورهای غربی برای اتصال منطقه اوراسیا به اقتصاد بین‌الملل از طریق فروش نفت؛^(۳)

۶- استراتژی نفوذ به منطقه انرژی خزر و کشورهای اوراسیا توسط امریکا با هدف قرار دادن اشتیاق کشورهای منطقه به سوی غرب که در قالب دکترین گسترش از سوی سیاست‌گذاران کاخ سفید ارایه و اجرا شد؛

۷- ضعف در سیاست خارجی روسیه؛

۱- ۷- مماشات و سکوت توأم با رضایت مسکو از دور شدن کشورهای منطقه که در این مقطع به‌عنوان سربار

روسیه مطرح شده بودند.^(۴)

۲-۷. حضور غربگرایان و آتلانتیک‌گرایان در کرملین از جمله افرادی چون یلتسین و کوزیرف که خواهان اعطای برخی امتیازات منطقه‌ای با هدف نزدیک شدن به اروپا و غرب و کسب مقام متحد آینده امریکا بودند.

۳-۷. ضعف شدید یلتسین در اداره روسیه، حاکمیت الیگارشی‌ها در اقتصاد روسیه و عدم توجه حولات سیاست خارجی و اوراسیا به دلیل رقابت‌های داخلی در مسکو.

۸- حاکمیت نظریه نهادگرایان و لیبرال‌ها در واشنگتن که معتقد بودند می‌توان حول نفت، اکتشاف و استخراج نفت و ترانزیت آن، حلقه‌ای از متحدان را با خط لوله ایجاد کرد و با حمایت تجارت آزاد، اقتصاد بین‌الملل، نهادهای بین‌المللی و رژیم‌های منطقه‌ای به سد نفوذ مسکو اقدام کرد؛^(۵)

۹- استراتژی نفتی امریکا و اروپا.^(۶)

۱- خوش‌بینی‌های اولیه کشورهای منطقه نسبت به حضور در منطقه

در این مقطع تفکر غالب در منطقه این بود که حضور امریکا و اروپا در کشورهای منطقه موجب جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی، کسب کمک‌های مالی، اصلاح اقتصاد کشورها و توسعه رفاه در آنها می‌شود. به نظر کشورهای منطقه حضور امریکا و اروپا به سرعت کشورهای منطقه را اروپایی خواهد کرد. در این میان کشورهای آذربایجان، قزاقستان، اکراین و گرجستان بسیار نسبت به حضور امریکا امیدوار بودند.^(۷)

۲- تلاش برای نزدیک شدن به امریکا و استفاده از امتیاز اتحاد با امریکا برای دور شدن از مسکو

اکثر کشورهای منطقه، استراتژی داخلی خود را بر نزدیکی با امریکا قرار داده بودند و می‌کوشیدند از این نزدیکی برای دوری از مسکو سود ببرند. در این میان حجم سفرهای منطقه‌ای مقامات غربی منطقه و سفرهای رهبران منطقه به اروپا به ملامتی برای دوری از مسکو تبدیل شده بود. در میان، کشورهای منطقه رهبران گرجستان، آذربایجان و قزاقستان بیشترین تلاش را مبذول می‌کردند که با برگ امریکا دوری از روسیه را تجربه کنند، در این میان عوامل و عناصر داخلی نقش زیادی داشتند. برای نظربایف، اعمال نفوذ چین بر مرزهای این کشور، ترس از تهییج احساسات ازبک‌ها و به‌خطر افتادن بخش‌های جنوبی این کشور، ترس از شکل‌گیری قوم‌گرایی روس‌ها در مرزهای غربی و کوشش برای تثبیت موقعیت خود در داخل از مهم‌ترین عوامل داخلی در گرایش به سوی غرب بود. در این میان غرب برای نابود کردن توان هسته‌ای قزاقستان در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴ کوشش کرد و کمک‌هایی در قالب طرح «نان - لوگار» ارائه کرد تا با در پیش گرفتن سیاست نزدیکی به آستانه، سلاح‌های هسته‌ای و توان موشکی این کشور را از بین ببرد. علاوه بر این امریکا هرگونه نزدیکی به قزاقستان را به‌رفع و حل مشکل هسته‌ای این کشور منوط کرده بود.^(۸)

۳- نقش مخفی شرکت‌های چندملیتی در ارائه آمارهای اغراقی از نفت منطقه و کوشش برای وادار کردن کشورهای مادر به حمایت از فعالیت‌های خود در منطقه

شرکت‌های نفتی غرب به‌ویژه شرکت‌های بریتیش پترولیوم سابقه حضور در منطقه در سال‌های ابتدایی قرن

۲۰ را داشتند و نیز شرکت شورون و تگزاکو توجه ویژه‌ای به سرمایه‌گذاری در نفت منطقه داشتند. شورون در قزاقستان و بریتیش پترولیوم در آذربایجان سرمایه‌گذاری‌های اولیه‌ای کرده بودند و مایل بودند تا برای حمایت از فعالیت‌های خود، کشورهای مادر را در تحولات منطقه وارد کنند. آنها برای دستیابی به این هدف، ابتدا کوشیدند تا آمارهایی ارائه کنند که کشورهای مادر به منطقه توجه کنند. آمارهایی که در این دوره ارائه شد حجم انرژی منطقه را به اندازه خلیج فارس پیش‌بینی می‌کرد و این اعتقاد وجود داشت که نفت منطقه، ارزش سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت را دارد.^(۹)

یکی از اولین آمارهایی که در این دوره از سوی شرکت‌های نفتی منطقه ارائه شد، حجم نفت منطقه را ۲۳۵ میلیارد بشکه برآورد می‌کرد. این آمار حجم گاز احتمالی منطقه را ۳۲۸ تریلیون فوت مکعب اعلام کرد، این در حالی است که بعدها حداکثر نفت منطقه ۱۷ میلیارد بشکه و حداکثر گاز نیز ۲۳۰ تریلیون فوت مکعب برآورده شده است.^(۱۰)

۴- استراتژی کشورهای منطقه در استفاده از برگ نفت منطقه برای واگرایی از روسیه

استراتژی فوق به‌ویژه از سوی آذربایجان و در حجمی کمتر از سوی ترکمنستان و قزاقستان پیگیری می‌شد. حیدر علی‌اف، رئیس‌جمهور وقت آذربایجان با درک نیاز کشورهای اروپایی به نفت منطقه و با توجه به سیاست شرکت‌های چندملیتی در نفوذ به بازار انرژی منطقه و با استفاده از فضای مثبت پس از جنگ سرد، تلاش کرد تا از عنصر رسانه‌ها برای بزرگ‌نمایی نقش انرژی منطقه استفاده کند و از نفت به‌عنوان ابزار سیاست خارجی خود سود ببرد و در واقع پای غرب را به منطقه با توجه به منافع آنها از انرژی منطقه گره بزند.^(۱۱)

علی‌اف در سپتامبر ۱۹۹۴ با اعلام عقد قرارداد قرن تلاش کرد تا مانع نفوذ مسکو شود. اهمیت این قرارداد از زاویه سیاسی بیش از اقتصادی است، چرا که به‌نظر علی‌اف این قرارداد پایه حضور سیاسی و امنیتی غرب در منطقه بود. وی با برگ نفت و قراردادهای نفتی یک بازی متوازن با روسیه و ایران ایجاد کرد. به‌نظر او دیپلماسی نفت که با سه هدف درگیر کردن منافع کشورهای متعدد در مسائل منطقه با مشارکت آنها در قراردادهای نفتی، علاقه‌مندی آنها به حل و فصل مناقشات منطقه‌ای و ایجاد توازن در بین کشورهای مختلف اجرا شد، بهترین راهکار برای باکو است. دیپلماسی نفت درگیر کردن اقتصادی و سیاسی کشورهای فرامنطقه‌ای را مدنظر داشت و در راستای سه مؤلفه ۱- تحکیم استقلال ۲- بازسازی اقتصادی ۳- آزادسازی قره‌باغ پیگیری می‌شد و به‌طور کلی یکی از عوامل مهم در نفوذ امریکا در منطقه است.^(۱۲)

۵ - تصور کشورهای منطقه نسبت به کسب دلارهای نفتی برای بهبود اقتصاد و واگرایی از

روسیه و اتصال به الگوهای تجارت بین‌الملل

کشورهای منطقه امیدوار بودند که با فروش حجمی از نفت خود به بازارهای اروپا و کسب دلارهای آن نه تنها مانع شکل‌گیری اعتراضات داخلی شوند، بلکه به تقویت داخلی خود بپردازند. آنها امیدوار بودند که دلارهای حاصل از فروش نفت موجب توسعه داخلی، بالا رفتن رفاه، کاهش نفوذ اقتصادی روسیه و رشد استقلال سیاسی و اقتصادی

شود. از نظر آنها دلارهای نفتی می‌تواند سطح روابط آنها را با اروپا افزایش داده و آنها را با خطوط لوله به اقتصاد بین‌الملل و تجارت بین‌الملل متصل کند، در این صورت تحولات منطقه بر تحولات اقتصاد بین‌الملل گره خورده و سطح حساسیت منطقه بالا می‌رود و نفوذ مسکو با استفاده از نفت کاهش پیدا می‌کند.^(۱۳)

در میان کشورهای منطقه بیش از همه آذربایجان و گرجستان به‌پتر و دلارها امیدوار بودند، هرچند در اوایل دهه ۹۰، نظربایف نیز به‌راه‌های فراتر از همکاری با روسیه امید داشت. آذربایجان به‌ویژه امیدوار بود که با نفت خود را به‌الگوی اقتصادی منطقه تبدیل کند، به‌همین دلیل کوشید تا با کمک ترکیه الگوهای اقتصادی غرب را اجرا کند و یکی از اولین کشورهایی بود که توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول را اجرا کرد. گرجستان نیز امیدوار بود نیاز اروپا به‌مسیر ترانزیتی انرژی از خاک گرجستان باعث کسب حمایت غرب از این کشور در برابر مسکو شود. همچنین تفلیس امیدوار بود دلارهای حاصل از مسیر ترانزیت، بخش‌هایی از مشکلات اقتصادی‌اش را حل کند.

۶ - استراتژی نفوذ به‌خارج نزدیک روسیه در قالب دکترین گسترش

استراتژی نفوذ به‌خارج نزدیک روسیه، تداوم مراحل قبلی نفوذ به‌بلوک شرق شوروی سابق بود که در کشورهای یوگسلاوی، اروپای شرقی و خارج نزدیک روسیه اجرا شد. در مرحله اول، غرب کوشید تا از مزیت تنش‌های داخلی در یوگسلاوی سود ببرد و با تجزیه یوگسلاوی، اتصال اسلاوهای شمالی و جنوبی را قطع کند. این سیاست به‌ویژه پس از موضوع کوزوو و تحت‌الحمايه شدن این منطقه توسط غرب به‌موفقیت رسید.^(۱۴)

در مرحله بعد آمریکا از اشتیاق کشورهای اروپای شرقی برای اتصال به‌غرب، دوستی با آمریکا و عضویت در ناتو و اتحادیه اروپا سود برد و به‌ویژه با کشورهایی که تاریخ پرتنشی با مسکو داشتند، رابطه‌ای ویژه برقرار کرد، به‌گونه‌ای که حتی طرح اروپای جوان در برابر اروپای پیر را مطرح کرد تا مانع واگرایی اروپای غربی شود. در میان کشورهای اروپای شرقی، آمریکا از دوستی با چک، لهستان و مجارستان بیشتر سود برد و در مراحل بعد کشورهای رومانی، بلغارستان و بالتیک قرار گرفتند.

در موج سوم دکترین گسترش، غرب با تصور اینکه پیروزی لیبرالیسم قطعی شده، کوشید برای همیشه ریشه‌های رقابت روسیه را قطع کند و این کشور را به‌قدرتی درجه ۲ تبدیل کند. بر این اساس غرب کوشید در زمانه‌ای که روسیه سرگرم ثبات اقتصادی و سیاسی داخلی است به‌خارج نزدیک روسیه وارد شود که در میان آنها کشورهای اکراین، گرجستان، آذربایجان و قزاقستان در اولویت بودند.

دکترین گسترش را آنتونی لیک^۱، مشاور امنیت ملی کلینتون در سپتامبر ۱۹۹۳ در دانشکده تحقیقات بین‌المللی دانشگاه جان هاپکینز مطرح کرد. دکترین گسترش چند ماه پس از نامه کلینتون به‌مسکو (دکترین کلینتون) اعلام شد. در آن نامه کلینتون به‌مسکو هشدار داده بود که نمی‌تواند برای حل مشکل اقلیت‌های روس در سایر کشورها از نیروی نظامی سود ببرد. این نامه این تصور را دامن می‌زد که روس‌ها پس از حل مشکلات داخلی به‌تحکیم نفوذ منطقه‌ای خود اقدام خواهند کرد. به‌همین دلیل در دکترین گسترش آمریکا کوشید بدون آنکه احساسات رقابتی روس‌ها را تحریک کند، با استفاده از عنصر اقتصاد و نفت واگرایی کشورهای منطقه از مسکو را فراهم کند و تمامی

روزنه‌های نفوذ مسکو در آینده را مسدود نماید. دکتربین گسترش دارای چند مرحله بود؛ در مرحله اول هدف امریکا مسدود کردن زمینه‌های نفوذ مجدد روسیه در خارج نزدیک بود. امریکا در این مرحله کوشید تا مانع شکل‌گیری ساختارهای جدیدی در روابط مسکو و همسایگان شود، همچنین در صورت شکل‌گیری این ساختارها، مانع موفقیت آنها شود. در این مرحله امریکا تلاش کرد از اشتیاق کشورهای منطقه به غربگرایی برای ممانعت از شکل‌گیری و تحکیم نهادهای منطقه‌ای روس محور (به‌ویژه CIS) سود ببرد. به‌همین دلیل در آغاز شکل‌گیری CIS، گرجستان، اکراین و آذربایجان سعی کردند، عضو شوند و در اضطرار عضویت با شروطی عضویت یافتند.

مرحله دوم گسترش تحت عنوان «گسترش و توسعه فضای دموکراسی و اقتصاد آزاد» پیگیری شد و هدف آن حمایت اقتصادی از کشورهای تازه مستقل شده، تلاش برای کاهش وابستگی ساختاری اقتصادی کشورهای منطقه به روسیه، گسترش نهادهای دموکراتیک، تقویت حقوق بشر و توسعه نهادها و ساختارهای اقتصاد آزاد برای تحکیم نفوذ غرب در منطقه بود. در بطن این دکتربین، سیاست عدم همکاری با کشورهای مایل به مسکو (بلاروس، ازبکستان) پیگیری می‌شد و با ابزارهای رسانه‌ای و عدم مشروطیت انتخابات و زیر سؤال بردن حکومت‌های منطقه، تلاش شد درصد همگرایی کشورهای منطقه با مسکو کاهش یابد، یا از سرعت آن کاسته شود. در مرحله دوم دکتربین گسترش نهادهای غیرانتفاعی و NGOها وارد شدند.

۷- مامشات و سکوت توأم با رضایت مسکو در قبال رفتارهای امریکا در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹

در مقطع اول رقابت یکی از عوامل مؤثر بر اجرای استراتژی نفوذ به‌خارج نزدیک و دکتربین گسترش، مامشات مسکو در قبال رفتارهای امریکا بود. در این مقطع نظریه غالب برای صاحب‌نظران مستقر در کرملین، لزوم جدا شدن از کشورهای منطقه به‌عنوان سربار روسیه بود. افرادی چون الکساندر سولژنتسین^۱ در این مقطع اعتقاد داشتند که باید هرچه سریع‌تر از این سربارها خلاص شد و برای توسعه حرکت به‌سوی غرب هزینه و سرمایه‌گذاری کرد. این دیدگاه هم‌زمان با حضور غربگرایان یا آتلانتیک‌گرایان در کرملین بود. آنها در این دوره معتقد بودند که اولویت نخست سیاست خارجی روسیه دوری از شرق و کشورهای شرقی و نزدیکی به‌غرب و نهادهای غربی و اروپایی است. افرادی چون کوزیرف، وزیر خارجه روسیه در این دوره خطر اسلام‌گرایان و کشورهای اسلامی را بیش از امریکا و غرب می‌دانستند و معتقد بودند روسیه به‌عنوان کشوری اروپایی باید با حفظ حریم قدرتمندی خود وارد تعامل با اروپا شود و هرچه سریع‌تر به‌اروپا متصل گردد. به‌نظر آتلانتیک‌گرایان، مسکو می‌تواند با اعطای برخی امتیازات جزیی در حوزه‌های آسیایی روسیه به‌اتحادی استراتژیک با امریکا دست یابد و مدل انگلستان را اجرا کند و از مزایای اتحاد با امریکا استفاده نماید.^(۱۶)

در استراتژی امنیت ملی روسیه در ۱۹۹۳ آتلانتیک‌گرایان بر وجود یک روسیه دموکراتیک، قدرتمند و متحد امریکا توجه کرده و بر کاهش وابستگی به‌کشورهای کوچک همسایه (جز اکراین) تأکید شده است.^(۱۷) این در حالی بود که ضعف شدید در حاکمیت روسیه و مدیریت یلتسین و نحوه اجرای خصوصی‌سازی در این کشور موجب شکل‌گیری طبقه‌ای از الیگارش‌ها در روسیه شده بود که یلتسین خود را وامدار آنها می‌دانست و مجبور بود برای

1. Alexander Soljenitsin

حفظ قدرت خود به‌الگوهای اجرایی آنها گردن گذارد. رقابت بین قوه مجریه غرب‌گرا و پارلمان ملی‌گرا باعث دوره‌هایی از تنش و بی‌نظمی و سردرگمی در روسیه شد که زمینه را برای ظهور ملی‌گراها و اوراسیاگرایان پس از سال‌های ۱۹۹۶ و به‌ویژه پس از پیروزی پوتین آماده کرد.^(۱۸)

۸ - حاکمیت نظریه لیبرالیسم در دستگاه سیاست خارجی امریکا

به‌طور کلی در تحلیل رقابت امریکا و روسیه در اوراسیا و تصاحب انرژی خزر، سایه مناظره نئو - نئو یا نئولیبرالیسم و نئورئالیسم وجود دارد. در مقطع اول رقابت (۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹) کلیتون در قالب نظریه لیبرالیسم اقدام به نفوذ در منطقه کرد. این دقیقاً مقطعی بود که شوروی شکست خورده و جهانی شدن در حال شکل‌گیری بود. در این زمان نظریه‌پردازانی چون فوکویاما معتقد بودند که ایدئولوژی مارکسیسم در نزاع و رقابت خود با لیبرالیسم شکست خورده و هیچ ایدئولوژی دیگری یارای رقابت با لیبرالیسم را (به‌دلیل نزدیکی آن به طبیعت و ذات بشریت) ندارد.^(۱۹)

از زاویه لیبرالیستی، کلیتون خواهان استفاده از قدرت امریکا برای گسترش نفوذ اقتصادی غرب بود. او به‌ایجاد صلح از طریق تجارت، گسترش سرمایه‌گذاری و توسعه بازرگانی بر اساس نفت منطقه امیدوار بود. در این مقطع نظریه‌پردازان امریکایی معتقد بودند که لیبرالیسم تجاری و جمهوری‌خواه بهترین راه‌حل برای اوراسیاست و می‌توان با نهادهای مختلف اقتصاد بین‌الملل، گسترش تجارت بین‌الملل و رشد شرکت‌های چندملیتی به‌سود نفوذ مسکو در منطقه اقدام کرد. آنها معتقد بودند باید با گسترش دموکراسی در منطقه و حمایت از آن از طریق نهادهایی چون ناتو، برنامه مشارکت برای صلح (PFP)، سازمان امنیت و همکاری اروپا (OECD) و گسترش نهادهای جامعه مدنی در قالب کاهش اقتدارگرایی رهبران منطقه، مانع شکل‌گیری تنش‌های منطقه‌ای شد. به‌نظر آنها هرچه دموکراسی در منطقه رشد کند، زمینه برای حضور رهبران مایل به مسکو کاهش می‌یابد و احتمال حضور نهادهای امنیتی و نظامی روسیه در تحولات منطقه کاهش خواهد یافت.^(۲۰)

در چارچوب نگرش لیبرالیستی در سیاست خارجی کلیتون، نظریه رژیم‌ها مورد توجه قرار گرفت. حامیان نظریه رژیم‌ها اعتقاد داشتند، نفت منطقه و نیاز کشورهای منطقه به‌صدور آن و لزوم ترانزیت آن باعث شکل‌گیری مدلی از همکاری منطقه‌ای می‌شود و دولت‌ها را مجبور خواهد کرد وفاداری‌ها و منابع خود را به نهادهای منطقه‌ای بدهند که این امر موجب شکل‌گیری رژیم همکاری منطقه‌ای حول نفت می‌شود. به‌نظر آنها نهادهای منطقه‌ای از جمله سازمان‌های منطقه‌ای نفت محور (همچون گوام و تلاش برای حفاظت از خطوط لوله نفت) نهادهای دموکراسی محور در منطقه، پیمان‌های منطقه‌ای دموکراتیک محور، موافقت‌نامه‌های دوجانبه در قالب حقوق بشر، جامعه مدنی و احزاب غیردولتی می‌تواند باعث کاهش نفوذ روسیه در منطقه شود.

لیبرال‌ها امیدوار بودند رژیم بر محور تولید و ترانزیت نفت شکل بگیرد و باعث گسترش به‌سایر حوزه‌ها شود. آنها همچنین در صدد بودند تا بخش‌هایی از مدل همگرایی اتحادیه اروپا حول ذغال و فولاد در منطقه اوراسیا برای صادرات نفت شکل بگیرد.

به‌نظر آنها بزرگترین اشکالی که در منطقه وجود دارد ترس کشورها از عملکرد یکدیگر، عدم شفافیت و احتمال

تقلب در رفتارها و سیاست خارجی کشورهای منطقه است که می‌توان با شکل دادن به رژیم‌های همکاری منطقه‌ای مانع عدم پایداری کشورهای منطقه به تعهدات خود شده و مانع اعمال نفوذ مسکو شد.^(۳۱) در این میان آنها از نظریات رابرت کوهن و جوزف نای به‌عنوان نهادگرایان لیبرال سود بردند. به‌نظر این دو نظریه‌پرداز، بازیگران غیردولتی می‌توانند در کنار بازیگران دولتی باعث شکل‌گیری همکاری منطقه‌ای شوند. از نظر آنها گروه‌های ذی‌نفوذ منطقه‌ای، شرکت‌های چندملیتی و سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی می‌توانند روابط کشورهای اوراسیا را از حالت دولت محوری خارج کرده و باعث کاهش نفوذ رهبران اقتدارگرا شوند.^(۳۲) اوج نظریه لیبرال‌ها در سیاست خارجی کلینتون را فوکویاما مطرح کرد. او در مقاله پایان تاریخ خود معتقد بود که امریکا برای کاهش سطح رقابت سایر کشورها و پیروزی نهایی در جهان باید به‌صورت لیبرالیسم اقدام کند. او خواهان جهانی کردن لیبرالیسم در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی بود و حتی از فروپاشی ساختارهای حکومتی اقتدارگرا و مداخله بشردوستانه علیه اقتدارگرایان دفاع می‌کرد. به‌نظر این گروه کشورهای قدرتمندی چون امریکا در فرصت به‌دست آمده از سقوط شوروی باید از اهرم نهادها برای وارد کردن کشورهای سابقاً غیرلیبرال در نظم جهانی لیبرال سود برند.

اتحادیه اروپا و امریکا در روابط خود با روسیه و سایر کشورهای اروپای شرقی (همانند یوگسلاوی) از این دیدگاه سود بردند و اقدام به داد و ستد و مبادله یا اجرای سیاست تشویق و تنبیه کردند. اعطای امتیاز مادی دسترسی به بازار واحد اروپا و سرمایه‌گذاری غرب در قبال پذیرش ارزش‌های غربی در کشورهای اروپای شرقی از این جمله سیاست‌ها بود.

به‌طور کلی در فردای کمونیسم و در مقطعی که نظریه رئالیسم و نئورئالیسم در شوک ناشی از عدم پیش‌بینی سقوط شوروی قرار داشتند و امریکا سرمست از پیروزی بر مسکو بود و نظام تصمیم‌گیری امریکا سیاست‌های خود را عامل سقوط کمونیسم می‌دانست و در زمانه‌ای که نظریه‌پردازی چون فوکویاما از پیروزی ابدی لیبرالیسم سخن می‌راند، نظریه غالب در تحولات منطقه انرژی خزر تابعی از لیبرالیسم آن مقطع بود. آنها اعتقاد داشتند دلیل سقوط شوروی، رقابت تسلیحاتی یا جنگ نبوده است، بلکه راهکارهای سازمان امنیت و همکاری اروپا و تلاش برای نفوذ فرهنگی در خاک شوروی بوده است. بر همین اساس در این مقطع در قالب دکترین کلینتون موضوع نفوذ فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و عقد موافقت‌نامه‌های امنیتی و یافتن متحدان اجرا شد. تغییر در شعارها و اهداف ناتو، طرح اینوگیت (ترانزیت نفت و گاز منطقه به اروپا) طرح تراسییکا (حمل و نقل کالا از آسیا به اروپا)، طرح مشارکت برای صلح ناتو، طرح حضور (OECD) یا سازمان امنیت و همکاری اروپا در اوراسیا و طرح استفاده از اشتیاق کشورهای منطقه به غرب برای یافتن متحدان در کشورهای گرجستان، اکراین، آذربایجان و قزاقستان مورد توجه قرار گرفت.^(۳۳)

در این مقطع نظریه رژیم‌ها که توسط نهادگرایان مطرح شده بود، بسیار مورد توجه قرار داشت، طبق این نظریه نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی می‌توانند نفوذ غرب را در اوراسیا شکل داده و تثبیت کنند. به‌نظر نهادگرایان لیبرال، مجموعه‌ای از سازمان‌ها که مکمل یکدیگرند و یکدیگر را تقویت می‌کنند (اتحادیه اروپا، ناتو، اتحادیه اروپای غربی، سازمان امنیت و همکاری اروپا) می‌توانند یک نظام اقتصادی - فرهنگی شکل دهند و مانع اعمال نفوذ

مسکو در منطقه در آینده شوند.

رابرت کوهن در کتاب «پس از هژمونی» خود در مورد نظریه رژیم‌ها بحث کرده است. به نظر او رژیم‌های بین‌المللی توسط سازمان‌های بین‌المللی، دولت‌ها را در غلبه بر مشکلات خود (در اوراسیا مشکلات فقر و فساد، وابستگی به مسکو و وضعیت نامناسب جغرافیایی و نیاز به صدور نفت) یاری می‌کنند. او معتقد است که امریکا می‌تواند برای اعمال تسلط خود در مناطق مهم جغرافیایی توسط رژیم‌سازی فعال شود. در این صورت حتی در نبود قدرت نظامی امریکا یا افول این کشور، رژیم منطقه‌ای فعال خواهد بود. رژیم‌سازی امریکا در منطقه بر دو محور تکیه داشت:

۱- توسعه اقتصاد بازار آزاد در منطقه براساس مزیت نسبی (نفت) منطقه؛

۲- توسعه دموکراسی و حقوق بشر در منطقه برای جلوگیری از شکل‌گیری رژیم‌های اقتدارگرا در منطقه و ممانعت از نفوذ مسکو.^(۳۴)

از نظر تصمیم‌گیرندگان مستقر در دولت کلینتون، رژیم موردنظر غرب در اوراسیا باید در مرحله اول با تأکید بر شفافیت نظامی و سیاسی، تابعیت نظامیان از سیاستمداران، ایجاد اعتماد بین کشورهای منطقه و کاهش ترس و تقلب، ایجاد معیارها و ضوابط غربی (انتخابات آزاد، حقوق بشر و...) حرکت کند. در مرحله بعد، توسعه اقتصادی کشورهای منطقه توسط پول نفت و لزوم همکاری برای صادرات نفت می‌تواند باعث شکل‌گیری نهادهای همکاری منطقه‌ای شود. در این میان اروپا مایل بود منطقه به سطحی از استانداردهای غرب دست یابد تا بی‌ثباتی از این منطقه بر اروپا تأثیر نگذارد، به همین دلیل ناتو کوشید با ترویج اصلاحات سیاسی و اقتصادی به‌عنوان شرط عضویت آنها در ناتو و نیز اعمال شروط سیاسی و حقوق بشری برای عضویت در اتحادیه اروپا به‌اهداف خود برسد.^(۳۵)

۹- استراتژی نفتی آمریکا و اروپا

از مقطع ترومن به‌بعد، تمامی استراتژی‌های سیاست خارجی امریکا دارای بند، ماده یا گزاره‌ای پیرامون لزوم صدور نفت از مناطق نفتی به‌سوی غرب بوده است. سایه نفت بر استراتژی‌های سیاست خارجی امریکا به‌حدی قوی می‌باشد که گاه به‌عنوان عنصر اصلی در جهت‌گیری سیاست خارجی امریکا عمل کرده است. برای مثال در اوج رقابت جنگ سرد شوروی و امریکا که با حمله شوروی به افغانستان همراه بود، دولت کارتر صراحتاً اعلام کرد نزدیکی به منابع نفت منطقه با پاسخ مستقیم واشنگتن مواجه خواهد شد. پیش از آن نیز سیاست دوستونی نیکسون متوجه امنیت مناطق نفتی بود. دولت بوش نیز با درک وابستگی اقتصاد امریکا به نفت خلیج فارس در اجرای سیاست خارجی که شبیه سیاست نفتی کلینتون می‌باشد، کاملاً مراقب تأمین آن بوده است. در استراتژی نفتی بوش بر سه موضوع تأکید شده که بر تحولات اوراسیا تأثیر گذار بوده است:

۱- افزایش استخراج نفت از آلاسکا و بالا بردن بهره‌وری از چاه‌های نفتی گذشته؛

۲- متنوع کردن منابع تأمین انرژی و عدم وابستگی به یک منطقه خاص و کاهش وابستگی به خلیج فارس؛

۳- ممانعت از تسلط رقابای قبلی و آتی بر منابع انرژی جهان برای استفاده از برگ انرژی در برابر آنها (به‌ویژه چین،

روسیه و هند).

در ابتدای استقلال کشورهای منطقه، امریکا با فرض وجود منابع عظیم نفتی و گازی در منطقه و با هدف تنوع بخشی به منابع انرژی خود و متحدان و نیز به منظور جلوگیری از دسترسی چین (به عنوان رقیب اصلی امریکا در آینده) و جلوگیری از سلطه روسیه بر انرژی منطقه، به سرعت وارد تحولات منطقه نفتی خزر شد، همین امر موجب شد تا به سرعت رقابت به منطقه تزریق شود که موجب گره خوردن تحولات داخلی و منطقه‌ای اوراسیا به تحولات کلان نظام بین الملل شد.^(۲۶) اروپا نیز با درک این نکته که ۶۰ تا ۸۰ درصد به نفت منطقه خلیج فارس و خاورمیانه بحران زده وابسته است، برای کاهش این سهم، به شدت مایل بود تا در منطقه فعال شود، به همین دلیل در اوایل دهه ۹۰ کوشید تا با اجرای سیاست خارجی و نظامی مستقل از امریکا خود را برای بهره‌برداری از انرژی منطقه آماده کند.^(۲۷)

این سیاست در مقطعی مطرح بود که افرادی چون ژاک شیراک در فرانسه، داگلاس هرد در انگلستان و هلموت کهل در آلمان تصور می‌کردند می‌توان با الحاق اروپای شرقی، اتحادیه اروپا را به عنوان یک قدرت فراتر از امریکا در جهان مطرح کرد.

این دیدگاه خواهان جذب روسیه به عنوان یک کشور اروپایی و حل مسئله شرق برای آرامش حاضر و رهایی از فشارهای جنگ سرد بود و تصور می‌کرد می‌توان با بالا بردن روابط اقتصادی اروپا و روسیه این کشور را مدیریت کرد.^(۲۸)

ب) بررسی ویژگی‌های رقابت امریکا و روسیه (۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹)

رقابت روسیه و امریکا در مقطع اول (۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹) بسیار با مقطع دوم متفاوت است. در مقطع اول خوش بینی و غرور ناشی از پیروزی لیبرالیسم بر کمونیسم، وجود اعتماد به نفس قوی در واشنگتن برای ممانعت از تجدید قدرت روسیه، توجه به منطقه انرژی خزر برای اعمال نفوذ بر چین، سکوت و غفلت روسیه از تحرکات امریکا و شوق و اشتیاق کشورهای منطقه انرژی خزر برای حضور امریکا در منطقه و تازه نفس بودن پروسه جهانی شدن و بکر بودن منطقه برای شرکت‌های چندملیتی، نبود گفتمان امنیتی در منطقه و احتمال وجود نفت فراوان در منطقه و مناسب بودن اقتصاد امریکا برای حضور در خارج، قابل توجه است.

در مقطع اول رقابت، محورهای زیر در سیاست خارجی امریکا در اوراسیا پیگیری می‌شد:

- ۱- نفوذ به جمهوری‌های شوروی سابق با هدف جلوگیری از احیای مجدد روسیه؛
- ۲- سرمایه‌گذاری در مناطق نفتی برای کاهش وابستگی به نفت خلیج فارس؛
- ۳- باز کردن بازارهای منطقه برای توسعه تجارت؛
- ۴- اتصال منطقه به اقتصاد بین‌الملل از طریق نفت.^(۲۹)

این چهار راهکار در قالب دکترین گسترش توسط آنتونی لیک^۱ قابلیت اجرا یافت. در این راستا در ۱۹۹۷ خزر به عنوان منطقه استراتژیک امریکا معرفی گشت و تلاش شد از طریق راهکارهای لیبرالی به حلقه غرب متصل

1. Antony Lake

شود. الیزابت جونز، دستیار وزیر امور خارجه امريکا در اين رابطه می‌گوید: هدف امريکا از کمک به کشورهای منطقه، ایجاد بازار آزاد و پیشبرد اصلاحات سیاسی و اقتصادی، محو دیکتاتوری در منطقه و کمک به منطقه برای ایجاد دموکراسی است.^(۳۰)

در این مقطع، تصور شرکت‌های امریکایی، توسعه سرمایه‌گذاری در منطقه بود، چرا که منطقه ثروت عظیمی داشت. به‌همین دلیل شرکت‌های تگزاکو، شورون، اگزان موبیل برای حضور در منطقه فعالیت کردند در این مقطع^(۳۱) سد نفوذ روسیه از طریق راهکارهای اقتصادی مورد اقبال قرار گرفته بود. مدلین آلبرایت در این رابطه می‌گوید: هدف سیاست‌گذاری‌های امریکا باید نگره‌داشتن روسیه در پشت مرزهای کنونی باشد. برای این هدف امریکا باید هرچه بیشتر پیوندهای اقتصادی و سیاسی خود را با کشورهای منطقه محکم کند.^(۳۲)

فعال کردن سیستم اعطای وام در سال‌های ۹۰ تا ۹۴ و اعطای بیش از ۲/۶ میلیارد دلار وام بلاعوض در همین راستا بود.

در این مقطع این نظر مطرح می‌شد که تشکیل رژیم منطقه‌ای در حوزه خزر همانند حرکت یک گلوله برف، تمامی کشورهای منطقه را مرتبط خواهد کرد و قاعده‌ای در منطقه حاکم خواهد شد و در نتیجه زمینه را برای اتصال منطقه به اقتصاد بین‌الملل، کاهش رقابت در منطقه و رشد همگرایی هموار خواهد کرد.

در این دوره با توجه به احتمال وجود منابع عظیم نفتی در منطقه تمام فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی با توجه به تولید و توزیع انرژی منطقه تنظیم می‌شد که می‌توانست موجب ایجاد یک رژیم منطقه‌ای شود. این رژیم شامل:

- ۱- مشارکت تمامی سازمان‌های داخلی و خارجی تجاری، سرمایه‌ای، نیروی انسانی و تکنولوژیکی^۲ - توسعه راه‌های گسترش تجارت و توسعه منطقه‌ای^۳ - درگیر کردن تمام بخش‌های اقتصادی منطقه در حوزه انرژی و تکنولوژی اکتشاف، استخراج و ترانزیت انرژی^۴ - سود سرمایه‌گذاری در منطقه به‌گونه‌ای باشد که تمامی کشورهای متحد غربی را به‌حضور در اقتصاد منطقه تشویق کند.

امريکا برای مقابله با روسیه در منطقه از ابزارهای زیر در دوره اول رقابت سود برد: ۱- مقابله با نفوذ اقتصادی روسیه در منطقه از طریق دمپینگ و اعطای وام‌های مختلف به کشورهای منطقه به‌شکل تشویقی^۲ - ساخت ساختارهای جدید اقتصادی برای اتصال منطقه به اروپا و عدم وابستگی به روسیه^۳ - تشویق حضور متحدان غرب برای مشارکت در تحولات منطقه (حضور ناتو، OECD و اتحادیه اروپا)^۴ - کمک گرفتن از اروپا برای سد نفوذ روسیه^(۳۳)

در این دوره نگرشی ژئوپلیتیکی نسبت به نفت و گاز منطقه وجود داشت، چرا که نقطه کانونی سیاست‌های فوق‌الذکر بود و با هدف نهبی جذب و مستحیل کردن منطقه به اقتصاد سرمایه‌داری همخوانی داشت. اوج این رقابت در مورد مسیرهای انتقال نفت و گاز بود که از سوی امریکا مسیر شرقی - غربی و از سوی روسیه مسیر شمالی - جنوبی مطرح شد. این خط لوله‌ها رویکردی استراتژیک داشتند و در واقع نشانه اتحاد و ائتلاف در منطقه بودند.

بر این اساس خط لوله باکو - نورویسک توسط روسیه و خط لوله باکو - جیحان توسط امریکا مطرح شد. این دو خط لوله و تلاش برای تسلط بر نفت منطقه در این مقطع که تصور بر حجم بالای انرژی در منطقه بود، اهداف زیر را دنبال می‌کرد:

- ۱- مدیریت بازار نفت، کاهش رادیکالیسم در بازار انرژی و مدیریت رفتار کشورهای نفت‌خیز در منطقه و جهان؛
- ۲- کاهش وابستگی به واردات از خلیج فارس؛
- ۳- افزایش مناطق نفت‌خیز و تنوع‌بخشی به مناطق تأمین انرژی غرب؛
- ۴- آزاد کردن سیاست امریکا در قبال کشورهای نفت‌خیز با هدف اجرای استراتژی خاورمیانه بزرگ و اعمال فشار بر کشورهای عربی منطقه خاورمیانه؛
- ۵- کاهش قیمت نفت توسط انرژی منطقه خزر؛
- ۶- کاهش نفوذ اوپک و اجرای استراتژی پس از ۱۹۷۳ آژانس بین‌المللی انرژی.^(۳۴)

تحولات منطقه باعث شد که در این دوره اصطلاح بازی بزرگ جدید مطرح شود که یادآور بازی بزرگ ابتدای قرن ۲۰ بر سر منافع اقتصادی آسیای مرکزی بین روسیه و انگلیس بود. مایکل کِلر^۱ یکی از اساتید دانشگاه ییل در این رابطه می‌گوید: مشکلات ارضی و مرزی منطقه خزر، نبود توسعه مناسب اقتصادی و وجود سطح بالای فقر و فساد، عدم وجود حقوق بهره‌برداری از انرژی خزر، دوری از اروپا و نیاز به ترانزیت انرژی منطقه موجب شده هر حرکتی از سوی غرب در منطقه به‌چالش سیاست خارجی روسیه تبدیل و تعریف امنیتی پیدا کند.

در این مقطع امریکا تلاش کرد از پتانسیل ترکیه و گرجستان برای اعمال نفوذ در منطقه سود ببرد.^(۳۵) مهم‌ترین عنصر برای اعمال نفوذ بر دیپلماسی انرژی محورانه مسکو توسط ترکیه اجرا شد. این کشور با به‌راه انداختن مدل‌های انتخاباتی سیاسی و قومی خود کوشید تا خلأ به‌وجود آمده ژئوپلیتیک ناشی از فروپاشی شوروی را به‌یک فرصت تبدیل کند و به‌نماینده‌گی از غرب در تحولات منطقه عمل نماید. این سیاست موجب شکل‌گیری رقابتی جدی میان ترکیه و روسیه در کشورهای منطقه به‌ویژه در آسیای مرکزی شد. این رقابت رؤیایر دازانه در قالب طرح ایجاد هژمونی منطقه‌ای از سین کیانگ چین تا باکو پیگیری می‌شد و قالبی قومی داشت که به‌سرعت فروکش کرد، چرا که روس‌ها توانستند با اعطای امتیازات آنکارا را به‌همکاری ترغیب کنند. علاوه بر این ترکیه به‌زودی دریافت که توان پرداخت هزینه رقابت با مسکو را ندارد. همچنین رویکرد آرمان‌گرایانه و قومی این کشور از سوی کشورهای ازبکستان و قزاقستان مورد بی‌توجهی قرار گرفت. با این حال در مقطع آغاز رقابت، ترکیه توانست به‌بهانه عدم مجوز عبور کشتی‌های سنگین وزن از تنگه‌های بسفر و داردanel فشار فراوانی بر مسکو وارد کند، این در حالی بود که سیاست روسیه در رقابت با غرب در این دوره نامشخص، مبهم، مماشات‌طلبانه و توأم با خوش‌بینی بود.^(۳۶)

در این دوره حضور غرب‌گرایان و آتلانتیک‌گرایان در مسکو باعث نرمش در برابر عملکرد آرام اقتصادی غرب شده بود، حتی افرادی چون الکساندر سولژنتسین^۲ از دوری و استقلال کشورهای منطقه شادمان بودند و این کشورها را سربار روسیه می‌دانستند. در این دوره یلتسین برای بهبود جایگاه روسیه در جهان سیاست نزدیکی به‌غرب را انتخاب کرد و آندری کوزیرف^۳ غرب‌گرا را به‌وزارت‌خارج فرستاد و سیاست نزدیکی به‌غرب با این شعار که روسیه

1. Mickel Keler
2. Alexander Soljenitsin
3. Andrey Kozеров

کشوری اروپایی است و می‌تواند با نزدیکی به اروپا و کسب مقام اتحاد استراتژیک با امریکا به‌منافع خوبی دست یابد و از این اتحاد جایگاه روسیه را به‌عنوان کشوری دموکرات در جهان تقویت کند، انتخاب شد. اعمال اصلاحات اقتصادی و سیاست‌های تعدیل اقتصادی، خروج نیروهای روس از کوبا و افغانستان و عدم پذیرش تعهد در قبال سایر کشورهای مخالف امریکا و تلاش برای نزدیکی غرب با اعطای برخی امتیازات در خارج نزدیک از این جمله بود. در این راستا کوزیرف، وزیر خارجه روسیه معتقد بود سقوط شوروی بهترین فرصت برای توسعه روابط امریکا و روسیه است که سال‌ها به‌دلیل نفوذ ملی‌گراها و کمونیست‌ها از آن غفلت شده است.^(۳۷)

همکاری با امریکا در مدیریت تحولات بین‌المللی، حرکت با غرب در تحولات عراق و خاورمیانه، تلاش برای حضور در نهادهای اقتصاد بین‌الملل و عضویت در اقتصاد بین‌الملل، بی‌تفاوتی نسبت به‌خارج نزدیک روسیه، عدم اتکا به‌سلاح و تسلیحات و ارتش در روابط خارجی و انتخاب استراتژی همکاری با غرب از مهم‌ترین راهکارهای یلتسین برای دلجویی از غرب بود.^(۳۸)

از ۱۹۹۲ به‌بعد با شکل‌گیری نظریه مونروئه روسی، تجهیز قدرت ملی‌گراها و کمونیست‌ها در ساختار قدرت، شکست طرح دوستی با امریکا و غرب، موضوع یوگسلاوی و کوزوو و گسترش ناتو به‌شرق را انتخاب پریماکف به‌عنوان وزیر خارجه و انتخاب سیاست نگاه به‌شرق توسط او باعث چرخشی مشهود از سوی یلتسین شد، به‌نحوی که از ۱۹۹۶ به‌بعد روسیه سیاست توأم با همکاری را انتخاب کرد.

مونروئه روسی خواهان تجدید قوای روسیه در خارج نزدیک بود و می‌کوشید در قالب اتحادیه‌های جدید بر مبنای هویت‌های نوین پس از سقوط شوروی (اسلاوگرایی - ملی‌گرایی - مخالفت با غرب، شرق‌گرایی - اتحاد با چین و ...) به‌نهادسازی اقدام کند که در این راستا سازمان کشورهای مشترک‌المنافع (CIS) اولین گام بود. علاوه بر این از ۱۹۹۶ به‌بعد این نظریه در مسکو مطرح شد که هیچ یک از جمهوری‌های همسایه روسیه نباید دارای رابطه‌ای قوی و نزدیک با غرب باشند و برای جلوگیری از این اتصال، از اهرم تشویق و تنبیه استفاده شد.^(۳۹)

از ۱۹۹۶ به‌بعد بالاتکلیفی در سیاست خارجی روسیه پایان یافت و توجه به‌هلال اسلامی (از دریای سیاه تا سین کیانگ) و نزدیکی ترکیه و ایران اجرا شد.^(۴۰) در این مقطع تلاش شد تا نظریه مونروئه روسی در حوزه اقتصادی اجرا شود و هرگونه قرارداد نفتی و گازی توسط کشورهای منطقه بدون سهم روسیه منعقد نشود. علاوه‌بر این به‌منظور حفظ نفوذ در خارج نزدیک، استراتژیست‌های روسی توجه به‌موضوعات زیر را به‌یلتسین گوشزد کردند:

۱- گزینش و تربیت یک کادر قوی عملیاتی، اطلاعاتی و جاسوسی در تمام کشورهای خارج نزدیک؛
 ۲- تلاش برای استفاده از پتانسیل‌های اقتصادی به‌ارث مانده از دوره شوروی در حوزه اقتصادی به‌منظور حفظ وابستگی آنها؛

۳- تلاش برای نفوذ مالی و پولی در جمهوری‌ها؛

۴- تلاش برای الگو قراردادن تحولات فرهنگی روسیه در جمهوری‌ها؛

۵- تلاش برای عدم انزوا در تحولات داخلی جمهوری‌ها؛

۶- تلاش برای عدم ورود به‌رقابت با امریکا به‌دلیل ضعف اقتصادی؛

۷- اجرای سیاست نزدیکی به چین، هند و ژاپن برای حفظ توان رقابت با امریکا.^(۴۱)

ج) مقطع دوم رقابت امریکا و روسیه در منطقه انرژی خزر

مقطع دوم رقابت روسیه و امریکا در منطقه انرژی خزر و کشورهای حوزه اوراسیا گرچه تحت تأثیر گفتمان امنیتی و مبارزه با تروریسم است، اما همچنان نقش نفت و انرژی و خطوط لوله در آن مشهود می‌باشد، چراکه خط‌کشی‌های صورت گرفته در مقطع اول پیرامون متحدان امریکا در مسیر خط لوله باکو - جیحان و متحدان روسیه حول خط لوله باکو - نوروسیسک همچنان ادامه حیات می‌دهد. در این مقطع در استراتژی ترکیبی امریکا تغییرات ناشی از غلبه گفتمان امنیتی - ضدتروریستی به‌وجود آمد و حفظ سطوح قبلی نفوذ، ضمن همکاری با روسیه در مبارزه با تروریسم در منطقه و مامشات با سیاست‌های امنیتی این کشور در خارج نزدیک اهمیت یافت. در استراتژی ترکیبی مقطع اول رقابت (۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹) اولویت بر نفوذ اقتصادی و تسلط بر نفت، توسعه اقتصاد بین‌الملل، اتصال منطقه به جهانی شدن، توسعه حقوق بشر و دموکراسی و نفوذ نظامی و سیاسی بود، اما در مقطع دوم (۱۹۹۹ تا ۲۰۰۷) مبارزه با تروریسم، همکاری با روسیه در مبارزه تروریستی، عدم توجه جدی به دموکراسی و حقوق بشر و تلاش برای همکاری با کشورهای منطقه جهت مبارزه با تروریسم اولویت یافت و به دلیل مشخص شدن حجم ناچیز نفت منطقه، رقابت برای نفت به رقابت برای حفظ خط‌کشی نفتی تثبیت شده تغییر یافت.^(۴۲)

این در حالی بود که در مسکو، حضور پوتین، شکست سیاست‌های اقتصادی و سیاسی آتلانتیک‌گرایان و رشد نیروها و حامیان اوراسیاگرایی باعث شده بود که تفکر بازگشت به خارج نزدیک از سوی مسکو پیگیری شود و کرملین تلاش کند حوزه‌هایی که در دوره اول مورد بی‌توجهی قرار گرفته را مجدداً مورد توجه قرار دهد. استراتژی بازگشت به مونروئه پس از سیاست‌های اقتدارگرایانه پوتین و تثبیت قدرت در داخل در سیاست خارجی اجرا شد. محور این سیاست، تشویق کشورهای همراه روسیه در منطقه و تنبیه کشورهای واگرا بود. این سیاست با سکوت غرب همراه شد. در اجرای این سیاست، مسکو دوستی با کشورهای منتقد غرب در جهان (سودان، ایران، روسیه، کره شمالی، کوبا، لیبی و ...) را انتخاب کرد. همچنین با کسب درآمدهای حاصل از نفت و گاز به‌اصلاح موقعیت خود در داخل پرداخت و از ارز حاصل از فروش نفت برای حل بدهی‌ها و رفع مشکلات اقتصادی داخل سود برد. پس از آن سیاست بازگشت به مونروئه را با توجه به پتانسیل‌های حاصله از دوره شوروی اجرا کرد. از جمله مهم‌ترین این پتانسیل وابستگی اقتصادی کشورهای منطقه بود که از ۳۱٪ تا ۸۶٪ در نوسان است. همچنین سیاست مونروئه روسی برخلاف دوره یلتسین که مدارا با غرب را تشویق می‌کرد، در دوره پوتین خواهان استفاده از برگ انرژی برای جلوگیری از واگرایی کشورهای اوراسیا بود. فشار بر استونی و کشورهای حوزه بالتیک، اکراین، بلاروس، مولداوی و گرجستان در زمستان سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶، به‌راه انداختن جنگ قیمت‌ها در این کشورها، فشار بر کشورهای منطقه جهت اخراج نیروهای کار آنها، عدم خرید محصولات صادراتی این کشورها و تلاش برای بالا بردن درصد وابستگی اروپا به واردات از روسیه و ایجاد انحصارهای نفتی و گازی توسط شرکت‌های لوک اویل، گاز پروم و ترانس نفت به‌منظور اعمال نفوذ بر سیاست‌های اروپا در قبال روسیه اجرا شد. در این مقطع روسیه می‌کوشید

میان اروپا و امریکا در قبال سیاست‌های خود در منطقه اوراسیا اعمال نفوذ کند و با ابزار انرژی مانع نزدیکی اروپا به امریکا و فشار بر روسیه شود.^(۴۴)

پوتین در این دوره از ابزارهای زیر سود برد: ۱- افزایش و رشد روابط اقتصادی و نظامی با کشورهای منطقه ۲- تلاش برای دلسرد کردن رهبران منطقه نسبت به دوری از مسکو ۳- کوشش برای وابسته کردن اقتصاد کشورها به روسیه ۴- تقویت نفوذ مسکو در حوزه‌های اصلی اقتصاد این کشورها به‌ویژه نفت و گاز ۵- افزایش و ارتقای توانمندی‌های ترانزیتی و صادراتی روسیه در منطقه ۶- ممانعت از شکل‌گیری رقبای انرژی همچون ترکیه و ایران در منطقه ۷- تلاش برای وابسته کردن اروپا به انرژی روسیه با راه‌اندازی خط لوله‌های جدید به شمال و جنوب اروپا.^(۴۵) پوتین در این دوره در حوزه انرژی مانیفست سه‌گانه خود را اجرا کرد:

۱- در هر رژیم اقتصادی و انرژی محور در منطقه انرژی خزر باید نقش روسیه پررنگ باشد و سهم مناسبی به مسکو اعطا شود. ۲- برای تبدیل شدن به غول نفتی جهان و حفظ جایگاه در جهان، روسیه باید به جذب سرمایه‌های خارجی به‌ویژه برای توسعه نفت و گاز روسیه اقدام کند. ۳- به‌منافع شرکت‌های دولتی در منطقه توجه شود تا این شرکت‌های وابسته به دولت در جهان و منابع انرژی جهان فعال شوند.^(۴۶)

این تحولات موجب شد تا غرب بپذیرد که نفت و گاز منطقه خزر با حفظ قیومیت روسیه صادر شود. ادوارد شایرلی^۱، تحلیلگر مسایل CIS در این رابطه معتقد است امریکا از اواخر دهه ۹۰ متوجه شد که بهتر است نفت و گاز جمهوری‌های منطقه انرژی خزر تحت مدیریت روسیه بماند و با هماهنگی روس‌ها استخراج شود.

حادثه ۱۱ سپتامبر بر تحولات منطقه انرژی خزر تأثیرگذار بود، چرا که فضا را برای سیاست‌های پوتین و استراتژی بازگشت به‌ممنوعه آماده کرد. ۱۱ سپتامبر فرصت‌های زیر را برای روسیه در اوراسیا به‌وجود آورد: ۱- ترس از تروریسم باعث نزدیکی امریکا به مسکو شد ۲- امریکا سیاست ضدروسیه را در منطقه معلق کرد و برای عملکرد روسیه فضای وسیع‌تری تعریف کرد ۳- امریکا، هژمونی روسیه را در منطقه پذیرفت و واشنگتن سیاست مداخلات و سکوت در قبال عملکرد روسیه را انتخاب کرد ۴- امریکا پذیرفت، برای مقابله با نفوذ تروریسم باید نفت و گاز منطقه به‌خارج صادر شود تا حداقل‌هایی از رفاه در کشورهای منطقه به‌وجود آید ۵- اروپا سیاست ضدروسیه را کنار گذاشت چون نگران ناامنی در خاورمیانه بود.

در برابر این امتیاز، روسیه نیز سیاست همکاری هدفمند با امریکا را پذیرفت و خط‌کشی‌های شکل گرفته در دوره اول رقابت را قبول کرد. به‌همین دلیل روسیه تقریباً نظم جدید پس از ۱۱ سپتامبر را قابل دفاع دانست، چرا که طبق این نظم، امریکا و اروپا در قفقاز صاحب نفوذ بالاتری نسبت به روسیه بودند و در عوض روسیه در آسیای مرکزی جایگاه بالاتری داشت. امریکا و روسیه به‌طور غیررسمی خواهان عدم شکل‌گیری رقابت‌های جدیدتر در منطقه بودند و این در تحلیل نهایی به‌نفع امریکا بود چرا که در قفقاز نفوذ کرده بود. به‌طور کلی پس از حضور پوتین در کرملین و وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، روسیه کوشید در تقابل با رژیم‌سازی غرب در دهه ۹۰، رژیم موردنظر خود را شکل دهد. این رژیم گرچه دارای شاخصه‌های امنیتی است، اما در بطن خود دارای عناصری از انرژی و اقتصاد نیز می‌باشد.

این رژیم‌سازی هدیه‌ای بود که تروریسم و طالبان به روسیه دادند و دارای ۴ مرحله بود: ۱- تلاش برای متحد

1. Edward Shaieryly

کردن کشورهای منطقه از طریق استفاده از فرصت‌های تجاری، اقتصادی، ترانزیتی و اشتراکات قومی، زبانی، نظام سیاسی به‌منظور ایجاد اتحادیه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی ۲- تلاش برای تبدیل کشورهای منطقه به متحدان نزدیک روسیه و ایجاد سپرهای دفاعی در برابر غرب با استفاده از ترس‌های مشترک امنیتی ۳- جلوگیری از رشد واگرایی کشورهای منطقه که در دهه ۹۰ شکل گرفته بود (دوری اکراین، کشورهای بالتیک و آذربایجان از روسیه) از طریق اعمال فشار اقتصادی و نظامی در کشورهای منطقه ۴- کوشش برای دوستی مجدد با کشورهای بلوک شرق بر اساس مزیت‌های اقتصادی و واقعیت‌های موجود.^(۴۷)

پوتین از انرژی و نیاز به آن برای ایجاد نظام همگرایی سود برد و کوشید یک نظام انرژی محور به‌وجود آورد، به‌همین دلیل در قالب پیمان شانگهای موضوع گاز و اوپک گازی را مطرح کرده و می‌کوشد با گاز رقابت با چین را مدیریت کند.

د) تأثیر رقابت روسیه و امریکا بر منطقه اوراسیا

۱- نقش‌آفرینی ناتو در منطقه

رقابت امریکا و روسیه در دو مقطع مختلف آثار متفاوتی بر منطقه اوراسیا گذارد:

در مقطع اول امریکا در صدد سد نفوذ روسیه بود و راهکار رژیم‌سازی منطقه‌ای، گسترش نرم‌های غربی، توسعه دموکراسی و حقوق بشر و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی به‌منظور سرعت دادن به استقلال کشورهای منطقه از روسیه و گسترش واگرایی از مسکو را پیگیری می‌کرد.

غرب در راستای وجود فضای مناسب داخلی در روسیه نسبت به امریکا، وجود نگرش مثبت نسبت به امریکا در کشورهای منطقه و اعتماد به‌نفس حاصل از فروپاشی کمونیسم اقدام به تدوین یک استراتژی ترکیبی در قالب دکترین گسترش کرد. دکترین گسترش مدعی بود روسیه پس از حل مشکلات داخلی و عبور از مرحله گذار مجدداً اقدام به همزونی‌سازی منطقه‌ای خواهد کرد، به‌همین دلیل خواهان در برگیری کشورهای بلوک شرق بود. این در برگیری از یوگسلاوی شروع شد و به اروپای شرقی رسید و در مرحله نهایی به کشورهای هم‌مرز روسیه کشیده شد. در این مرحله اولویت نخست غرب جدا کردن قفقاز از روسیه بود.^(۴۸)

دکترین گسترش خواهان ایجاد متحدینی جدید در منطقه بود و به‌دنبال کشورهای نزدیک به غرب برای ایجاد اتحادیه‌ها و ائتلاف‌های جدید حول استخراج و اکتشاف و صادرات و ترانزیت نفت بود. حاکمیت نظریه لیبرال‌ها در واشنگتن موجب شد تا اولویت رژیم‌سازی به‌حوزه‌های تجارت آزاد، حقوق بشر، دموکراسی و انتخابات هم داده شود. بر همین اساس گسترش سرمایه‌گذاری شرکت‌های چندملیتی در منطقه، گسترش فعالیت در حوزه انرژی منطقه، تلاش برای توسعه جامعه مدنی و احزاب در منطقه، تلاش برای اعمال فشار بر حاکمان اقتدارگرای منطقه، تلاش برای نظارت بر انتخابات و تقویت شفافیت نظامی و سیاسی در منطقه مورد توجه قرار گرفت. برای اعمال این سیاست‌ها، غرب نیازمند ابزارها، راهکارها و سیاست‌های خاص بود که در همین راستا از نفوذ اتحادیه اروپا، ناتو، سازمان توسعه، همکاری اروپا (OECD) استفاده کرد. ناتو در طرح‌های معطوف به منطقه انرژی خزر از

الگوی امنیت ناپیوسته سود برد. این الگو خواهان شکل دادن به پیمان‌های امنیت دسته‌جمعی منطقه‌ای با نظارت غیرمستقیم غرب بود. این الگو تفسیری موسع از امنیت ارائه کرده و خواهان همکاری همه‌جانبه متحدین در منطقه بود، به همین دلیل در قالب طرح گسترش ناتو به اوراسیا، گسترش حوزه فعالیت سازمان OECD و برنامه PEP یا مشارکت برای صلح تلاش شد تا از تمایل کشورهای منطقه به سوی غرب سود ببرد. طبق این الگو مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورهای منطقه می‌تواند امنیت شکننده منطقه را به خطر اندازد و عاملی برای نقش‌آفرینی روسیه شود.

ناتو با تشویق کشورهای منطقه قفقاز به حرکت به سمت اروپایی شدن بدون ارائه تعهدات عملی به کشورها تاکنون توانسته سیاست واگرایی را اجرا کند.^(۴۹)

عمده‌ترین اقدام ناتو در منطقه برنامه مشارکت برای صلح است که تک‌تک کشورهای اوراسیا (جز تاجیکستان) را تحت نظر قرار داده است. ارمنستان به‌عنوان کشوری مسیحی و دارای لابی قدرتمند در اروپا و آمریکا تاکنون این برنامه ۳۰ فعالیت سالانه داشته است. عمده‌ترین هدف برنامه PFP شفاف‌سازی نظامی و دور کردن نظامیان از سیاست و توسعه روابط امنیتی با غرب است.^(۵۰)

آذربایجان نیز در خصوص امنیت انرژی در چارچوب راهکارهای دوجانبه در قالب برنامه PFP حرکت سریعی به سوی غرب داشته است. عضویت این کشور در شورای همکاری آتلانتیک، مشارکت در عملیات حفظ صلح، عضویت در کمیته نظامی ناتو و مشارکت جدی در برنامه PFP نشانگر این سیاست است. آذربایجان کوشیده تا از امتیاز عضویت ترکیه در ناتو نیز سود ببرد.^(۵۱)

تقویت نیروی نظامی این کشور، آموزش نظامیان، تعامل عملیاتی با ناتو، استانداردهای ارتش، عضویت در برنامه اقدام مشارکت فردی و تلاش برای تقویت فرآیندهای اصلاحی و نهادهای دموکراتیک نیز نشانگر عمق علاقه این کشور به عضویت در ائتلاف غرب است.

گرجستان نیز با عضویت در طرح PFP به‌شکل فعال و مشارکت در رزمایش‌های مشترک، دوره‌های آموزشی کوتاه‌مدت برای افراد و شرکت در کنفرانس‌های مختلف ناتو توانسته از شکنندگی روابط خود با روسیه برای سرعت بخشیدن به غرب‌گرایی سود ببرد. ابراز تمایل رسمی برای عضویت در ناتو و حضور در فرآیندهای اصلاحی و دموکراتیک برای دست یافتن به استانداردهای عضویت و حضور در عملیات حفظ صلح کوزوو و ایساف نشانگر تمایل قوی این کشور به دوری از روسیه است. علاوه بر این گرجستان ایده تشکیل یک ائتلاف قوی در قفقاز علیه روسیه با حضور ترکیه و گرجستان را دنبال می‌کند و از بنیان اصلی تشکیل گوام بوده است.

این در حالی است که در مقطع اول رقابت، آمریکا و غرب توجه چندانی به آسیای مرکزی نداشتند و تنها در قالب طرح PEP و کریدور تجاری شرق به‌غرب عمل می‌کردند. تفکر غالب در این مقطع در مورد آسیای مرکزی این بود که در آینده می‌توان از پتانسیل تجاری شرق (کشورهای شرق آسیا) سود برد و زمینه این ارتباط تجاری با غرب و اروپا را از طریق آسیای مرکزی فراهم نمود.^(۵۲)

۲- تشکیل گوام

گوام یکی از آثار نفوذ غرب در آسیای مرکزی و قفقاز در مقطع پس از فروپاشی شوروی بود. این سازمان در ۱۹۹۶ با حضور کشورهای واکرا از روسیه (گرجستان، آذربایجان، مولداوی، اکراین) تشکیل شد. گرچه هدف از تشکیل این نهاد، همکاری‌های منطقه‌ای است، اما حضور کشورهای انگلستان و امریکا به‌عنوان ناظر و جهت‌گیری ضدروسی کشورهای عضو نشانگر تلاش این نهاد برای سد نفوذ روسیه است. گوام پس از رسمیت بین‌المللی در نشست ۱۹۹۸ ناتو و پذیرش بین‌المللی مانورهای برای حفاظت از خط لوله باکو - جیحان برگزار نموده و با تشکیل یک گردان حفاظتی رویکرد ضدروسی خود را تقویت کرده است. همکاری جدی این نهاد با ترکیه و امریکا با توجه به اهداف غرب در قفقاز نشانگر موفقیت امریکا در مرحله اول نفوذ به منطقه و جدا کردن قفقاز از روسیه است.^(۵۴) شایان ذکر است در مقطع اول رقابت، روس‌ها به‌منظور کسب و جلب نظر مساعد غرب و امریکا نسبت به خود در مورد فعالیت‌های امریکا در منطقه نگرش مامشات‌طلبانه داشتند و به‌دلیل بحران در سیاست و اقتصاد خود توان رقابت با امریکا و اروپا را نداشتند.

۳- نقش آفرینی اتحادیه اروپا

اتحادیه اروپا به‌عنوان مهم‌ترین نهاد رژیم‌ساز غرب پس از فروپاشی با توجه به فضای مساعد در منطقه و امیدواری کشورها به سود حاصل از عضویت در این نهاد نقش بسیار مهمی در نفوذ به اوراسیا داشت. اروپا در تداوم نگرش امریکا به دنبال تقویت واگرایی کشورهای منطقه از روسیه بود و اولویت فعالیت‌های خود را به سه کشور اکراین - گرجستان و آذربایجان داده بود. هدف اصلی اروپا تقویت امنیت خود از طریق مدیریت تحولات منطقه و جلوگیری از سرایت تنش‌های منطقه به اروپا بود. در اولویت دوم اروپا خواهان جلوگیری از تنش‌های منطقه‌ای به‌منظور عدم حضور روسیه در قفقاز در قالب برنامه صلح‌سازی بود. اروپا همچنین می‌کوشید سیاست تنوع‌بخشی به بازار انرژی را با جلب و جذب انرژی منطقه پیگیری کند تا درصد وابستگی خود به نفت خاورمیانه را کاهش دهد. در اولویت بعدی جلوگیری از شکل‌گیری مونوپولی انرژی توسط روس‌ها و ترانزیت انرژی منطقه از طریق روس‌ها پیگیری می‌شد. مجموع این اهداف باعث شد تا اروپا در قالب برنامه‌های تجاری، اقتصادی و سیاسی سعی کند گذار منطقه تأثیر سویی بر این قاره نگذارد. با این هدف اروپا با اعلام سیاست همسایگی با قفقاز و اعلام پیش‌شرط‌هایی چون شفافیت سیاسی و نظامی، انتخابات آزاد، توسعه حقوق بشر و دموکراسی و رفع مشکل اقلیت‌ها و فقر و فساد، استانداردهایی برای عضویت قفقاز در اتحادیه اروپا تدوین کرد.^(۵۵)

علاوه بر این با اعلام عضویت قفقاز در مرزهای اروپا و پیشنهاد تلاش کشورهای منطقه برای حل مشکلات خود نقش مهمی در تحولات منطقه داشت. همچنین هر یک از کشورهای انگلستان، آلمان و فرانسه با انتخاب نماینده ویژه برای کشورهای قفقاز سعی کردند نفوذ خود را در منطقه تقویت کنند. در بین کشورهای خارج نزدیک روسیه، اکراین و گرجستان در مرحله اول عضویت در اتحادیه اروپا هستند و اروپا می‌کوشد تا از اشتیاق این کشورها برای جذب آنها به‌غرب استفاده کند.^(۵۶)

۴- رژیم‌سازی روس محور

در مقطع دوم رقابت روسیه و آمریکا در اوراسیا به دلیل غلبه گفت‌وگوهای تروریسم در منطقه، حضور ملی‌گرایان در کرملین، بالا رفتن قیمت نفت در جهان و بالا رفتن درآمدهای نفتی مسکو، مداخلات آمریکا با روسیه برای توسعه قدرت خود در اوراسیا و درگیر بودن آمریکا در بحران عراق و افغانستان، غرب رقابت توأم با همکاری را انتخاب می‌کند. این امر باعث تغییراتی در استراتژی ترکیبی غرب در منطقه شد و نظریه رژیم‌ها جای خود را به نظریه رئالیسم داد که معتقد بود برای حفظ نظم باید اولویت را به حوزه امنیتی و نظامی داد. در این راستا واشنگتن کوشید سد نفوذ مسکو را با ابزار تبلیغی آغاز کند و با ترساندن کشورهای منطقه از روسیه و هشدار به مسکو برای عدم اعمال نفوذ در منطقه، مانع تجدید قوای روسیه شود. این در حالی بود که حضور ملی‌گرایان و افرادی با نگرش امنیتی در کرملین و اعتقاد به تجدید قوای روسیه در منطقه باعث شکل‌گیری استراتژی بازگشت به‌خارج نزدیک توسط مسکو شده بود. این دکترین معتقد بود عملکرد یلتسین در واگذاری خارج نزدیک اشتباه بوده و باید از میراث اقتصادی و نظامی شوروی برای تجدید قدرت سود برد.^(۵۷)

در مقطع دوم برخلاف مقطع اول که شاهد نظاره‌گری مسکو بود، شاهد فعالیت کرملین و سکوت مقطعی واشنگتن هستیم. این شرایط باعث شد تا مسکو رویکرد دوجانبه در اوراسیا را پیگیری کند. در مورد آسیای مرکزی این رویکرد، شاهد سکوت غرب و فعالیت مسکو و پکن برای اعمال سلطه هستیم. در این راستا شکل‌گیری شانگهای و سازمان همکاری‌های نظامی آسیای مرکزی (CSTO) مؤید این نکته است که غرب شرایط را برای هژمونی روسیه و سد نفوذ چین فراهم نمود. در حوزه قفقاز، روسیه مایل بود از طریق میراث عصر شوروی به تجدید قدرت خود اقدام کند و به سهم مساوی با غرب برسد به همین دلیل شاهد استفاده از تمامی ابزارها برای کسب سهم هستیم. پوتین برای اجرای استراتژی بازگشت به‌موروثه اقدامات زیر را انجام داد:

- ۱- شرکت در مناقصه‌های نفتی آذربایجان و کسب سهم ۲۵ درصدی از آن؛
- ۲- راه‌اندازی خط لوله باکو - نوروسیسک برای مقابله با خط لوله باکو - جیحان؛
- ۳- راه‌اندازی مسیر ترانزیتی از روسیه برای کشورهای آسیای مرکزی و کشورهای نفت‌خیز قزاقستان و ترکمنستان؛

- ۴- اعمال فشار از طریق وابستگی‌های اقتصادی کشورهای منطقه به اقتصاد روسیه از نظر صادرات - واردات؛
- ۵- تلاش برای استفاده از نفت جهت تنبیه کشورهای واگرای چون اوکراین و گرجستان در فصول سرد سال؛
- ۶- تلاش برای اعمال نفوذ در تصمیمات اتحادیه اروپا و ناتو از طریق بالا بردن سهم وابستگی آنها به نفت روسیه؛

- ۷- تلاش برای سازماندهی روابط با کشورهای شرق اروپا با توجه به میراث عصر شوروی
- ۸- تلاش برای ایجاد اتحادیه‌های منطقه‌ای از قبیل تقویت CIS، ایجاد شانگهای و CSTO.^(۵۸)

تمامی این اقدامات با هدف ایجاد متحدان نزدیک به مسکو در آسیای مرکزی و کسب سهم مناسب در قفقاز بود که تا حدودی موفق شد.

نتیجه گیری

این نوشتار معتقد است که برخلاف تصور عمومی مبنی بر همراهی پوتین و روسیه با آمریکا و غرب، ما شاهد مدلی از رقابت توأم با همکاری در منطقه انرژی خزر هستیم.

نقطه آغاز شکل‌گیری رقابت در منطقه، تصور اولیه و دروغین مبنی بر حجم بالای منابع نفت و گاز در محدوده انرژی خزر بود که در قالب استراتژی کلان آمریکا مبنی بر کاهش وابستگی به نفت خلیج فارس و تنوع‌بخشی به منابع انرژی دارای اهمیت بود. تلاش غرب برای دسترسی به حجم فراوان نفت فوق‌موجب تزریق رقابت به منطقه و استخوانی شدن تحولات منطقه شد. نفوذ غرب به منطقه در مقطع پس از فروپاشی شوروی در اوج خوش‌بینی نظریه‌پردازان لیبرال دموکراسی بود و در این شرایط حضور کلیتون در قدرت باعث شد واکنش‌گتن دکترین گسترش را در قالب استراتژی ترکیبی برای نفوذ در راستای رژیم‌سازی لیبرالیستی دنبال کند و با شکل دادن به رژیم‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی در منطقه در مورد استخراج و تولید نفت و ترانزیت آن به شکل‌دهی اتحادیه‌های دو و چندجانبه اقدام کند. دکترین گسترش با هدف سد نفوذ روسیه انجام شد و معتقد بود می‌توان با رژیم‌سازی در منطقه با تقویت استقلال کشورهای منطقه از روسیه به توسعه و اگرایی از مسکو کمک کرد. این سیاست در قفقاز قرین موفقیت بود و شکل‌گیری خط لوله باکو - جیحان و تشکیل گوام و نزدیک شدن کشورهای گرجستان، اکراین، آذربایجان و ارمنستان به غرب نشانه موفقیت غرب در نفوذ به قفقاز بود. گرچه غرب سعی کرد در قالب رژیم‌سازی در چارچوب ناتو و اتحادیه اروپا شرایط را برای حضور در آسیای مرکزی فراهم کند، اما رویداد ۱۱ سپتامبر و تغییر فضای بین‌المللی و دوری از خوش‌بینی‌های لیبرالیستی و درگیر شدن آمریکا در افغانستان و عراق و روی کار آمدن ملی‌گراها در مسکو و عوامل دیگر باعث شد در مقطع دوم مورد بررسی این نوشتار یعنی از ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۷ روس‌ها برای تجدید نفوذ در منطقه، استراتژی بازگشت به خارج نزدیک را تدوین کنند. برای موفقیت در این استراتژی دلارهای حاصل از صادرات نفت گران‌قیمت روسیه به خارج، شکل‌گیری مونوپولی‌های انرژی توسط پوتین، سیاست تشویق و تنبیه توسط صدور یا عدم صدور انرژی و تأسی به میراث اقتصادی دوره شوروی در روابط روسیه و کشورهای منطقه بسیار مؤثر بود و موجب شد روسیه حداقل در آسیای مرکزی به تجدید قوا بپردازد و از طریق شانگهای هم‌مونی خود را تثبیت کند. این اقدام در مماشات اجباری آمریکا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و میل این کشور به سد نفوذ چین توسط روسیه عملی شد. روسیه هر چند سعی کرد در قفقاز نیز تجدید قوا کند، اما تاکنون نتوانسته به اهداف خود برسد و گوام نتوانسته با حمایت ترکیه، آمریکا و انگلستان به عنوان مانعی در برابر روسیه باشد. بهر حال روسیه پذیرفته به حداقل‌هایی از سهم خود در قفقاز و میراث عصر شوروی قانع باشد، چرا که شرایط کلی منطقه به سود غرب و اروپا و آتلانتیک‌گرایی است.

تحولات روی داده در منطقه موجب شکل‌گیری روندهای مختلفی شده است. در منطقه قفقاز، روسیه می‌کوشد از میراث شوروی سود ببرد، به همین دلیل به مدیریت بحران‌های منطقه (قره‌باغ، آبخازیا، اوستیا، آجاریا) اقدام می‌کند و در آسیای مرکزی می‌کوشد تا از طریق مقابله با انقلاب‌های مخملین و اندیشه‌های غرب‌گرایانه به رقابت با غرب بپردازد و به همین دلیل به مدیریت تحولات منطقه پرداخته است. غرب نیز می‌کوشد سهم مناسب کسب

شده در دهه ۹۰ قرن ۲۰ را با مدیریت تحولات در کشورهای قفقاز حفظ کند.

به نظر می‌رسد گرچه نفت منطقه امروزه از ارزش رقابت کاسته است، اما همچنان محور اتحاد متحدهان خطوط لوله نفتی و نحوه ترانزیت آن است. بر این اساس ما شاهد متحدین غرب در قالب خط لوله باکو - جیحان شامل آذربایجان، گرجستان، ترکیه، اکراین، امریکا، اتحادیه اروپا از یکسو و متحدین روسیه در قالب خط لوله باکو - نوروسیسک و تنگیز - نوروسیسک با حضور روسیه، قزاقستان، ازبکستان، چین، ایران، بلاروس هستیم که خود را همچون غرب در قالب شانگهای تجدید قوا کرده‌اند.

در هر حال برخلاف تصور مقطع کوتاه خوش‌بینی‌های جهانی شدن، امروزه رویکردهای رئالیستی و نئورئالیستی بیشترین قابلیت تحلیل را در منطقه دارد و به همین دلیل ما شاهد رقابت و همکاری امریکا و روسیه هستیم که زمان قطعی برای پایان آن وجود ندارد.

پی‌نوشت‌ها:

1- www.caspianoil.org

۲- مرادی، منوچهر، «چشم‌انداز همکاری ایران و اتحادیه اروپا در تأمین ثبات و امنیت در قفقاز جنوبی: حدود و امکانات»، تهران: انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۸۵، ص ۱۴۴.

۳- همان، ص ۱۴۷.

۴- نصیری، علی، «نفت خزر، خطوط لوله و امنیت قفقاز»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، ۱۳۸۰، ص ۴۴.

۵- هاشمی، غلامرضا، «امنیت در قفقاز جنوبی»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، ۱۳۸۴، ص ۱۷.

۶- موسوی شفاپی، علی، «نفت خزر و رفتار امریکا و اروپا»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، ۱۳۸۶، ص ۴۷.

۷- هاشمی، غلامرضا، پیشین، ص ۱۱۹.

۸- آ.آ.تونیکف، گلوشنکو، برونو، کوپیترز، مجموعه مقالات مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی پیرامون استراتژی انرژی روسیه پس از پوتین، سال سوم، شماره ۸، بهار ۱۳۷۸.

9- www.caspianoil.org

10- www.eia.org

۱۱- مرادی، منوچهر، پیشین، ص ۸۹.

۱۲- همان، ص ۴۸.

۱۳- اداره اطلاعات انرژی، فوریه ۲۰۰۰.

۱۴- آ.آ.تونیکف، گلوشنکو، برونو، کوپیترز، پیشین، ۱۳۷۸، ص ۶۷.

۱۵- آلیکر اولگا، ساین، تامس، گسل‌های منازعه در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، ترجمه محمدرضا گلشن‌پژوه و دیگران، تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۲، ص ۲۹۵.

۱۶- نصیری، علی، پیشین، ص ۸۸.

۱۷- همان، ص ۸۹.

۱۸- هاشمی، غلامرضا، پیشین، ص ۱۱۲.

۱۹- همان، ص ۱۱۹.

۲۰- آ.آ.تونیکف، گلوشنکو، برونو، کوپیترز، پیشین، ص ۸۶.

۲۱- ثقفی عامری، ناصر، استراتژی و تحولات ژئوپلیتیک پس از جنگ سرد، تهران: انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۷۳، ص ۶۹.

۲۲- بلیس، جان، اسمیت، استیو، جهانی شدن، دولت، امنیت، تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۵۸۷.

۲۳- حیدری، جواد، «اجلاس اینوگیت در کیف»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۸، ۱۳۷۸، ص ۶۶.

۲۴- بلیس، جان، اسمیت، استیو، پیشین، ص ۵۲۹.

۲۵- مرادی، منوچهر، پیشین، ص ۱۲۲.

26- www.caspianoil.org

27- www.centralcaucasusanalyst.org

۲۸- کاظمی، علی‌اصغر، «توسعه و مسئله ترانزیت کشورهای آسیای میانه و قفقاز»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴، ۱۳۷۲، ص ۴۹۹.

۲۹- ملکی، عباس، «بازیگران نقش اول در دریای خزر»، روند اقتصادی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۷.

۳۰- آریانفر، کوشا، «جایگاه انرژی آسیای مرکزی در رفتار امریکا در حمله به افغانستان»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، ۱۳۸۴، ص ۳۸۷.

۳۱- همان، ص ۳۸۰.

۳۲- موسوی شفاپی، علی، پیشین، ص ۹۹.

۳۳- سجادیپور، سید کاظم، «روسیه و قفقاز: اقتصاد و ملاحظات امنیتی»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، ۱۳۸۴، ص ۴۶۰.

- ۳۴- همان، ص ۴۸۲.
- ۳۵- نوازنی، بهرام، «نقش نفت و گاز خزر در آینده انرژی جهان، ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ۱۳۸۴، ص ۵۰۷.
- 36- Journal of international affairs: 2002.
- ۳۷- افشردی، محمدحسین، ژئوپلیتیک قفقاز و سیاست خارجی ج.ا.ا، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد، ۱۳۸۱، ص ۵۴.
- 38-Tabakov, Igor: "Russia struggles to counter balance Rising us Influence in the caucasus", in: <http://www.euyasianet.org/departments/insight/articles>.
- 39-Shashe, Maxim. "Russian peace keeping in Near- Abroad" Survival, vol. 36. 3, (Autum 1994).
- 40-Henriksen H. Thomas. "the coming Great power competition". World Affairs, vol.158. No2. (Fall 1995).
- ۴۱- افشردی، محمدحسین، پیشین، ص ۵۸.
- 42-Hill. Fiona. "Central Asia and the Caucasus: The Impact of the waron Terrorism" vol.2. No3. (Autumn 2002).
- 43- Mayers, charrls William. "Achilean model for Russia" foreign affairs. March – April 2003.
- 44- www.gpf.globalpolicy.org
- ۴۵- مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی، ۱۳۸۲، ص ۴۴.
- ۴۶- فو، گوان، «نقش منابع در توسعه اقتصادی کشورهای آسیای میانه»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، ۱۳۸۳، ص ۴۹۰.
- ۴۷- افشردی، محمدحسین، پیشین، ص ۱۲۲.
- ۴۸- آ.آ.تونیکیف، گلوشنکو، برونو، کوپیتز، پیشین.
- ۴۹- ریولکین، مایکل، «روسیه و ثبات منطقه‌ای»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸، ۱۳۷۶، ص ۷۴.
- ۵۰- دارمی، سلیمه، ناتو در قرن ۲۱، تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۶، ص ۱۸۹.
- ۵۱- مرادی، منوچهر، پیشین، ص ۱۱۲.
- ۵۲- همان، ص ۱۲۰.
- ۵۳- نقیب‌زاده، احمد، «رقابت قدرت‌های منطقه‌ای در آسیای مرکزی»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ۱۳۷۶، ص ۱۱۵.
- ۵۴- واعظی، محمود، «الگوهای آسیایی امنیت انرژی»، راهبرد، شماره ۴۳، ۱۳۸۶، ص ۱۰۲.
- ۵۵- مرادی، منوچهر، پیشین، ص ۱۷۲.
- ۵۶- همان، ص ۱۷۴.
- ۵۷- زبیب، رضا، «پوتین و اقتصاد روسیه»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۱، ۱۳۷۹، ص ۸۹.
- ۵۸- افشردی، محمدحسین، پیشین، ص ۲۰۲.

